

دکتر امیر اکبری

استادیار گروه تاریخ

دانشگاه آزاد اسلامی واحد بجنورد

Amirakbari84@yahoo.com

واکنش‌های سیاسی امام رضا(ع) در تقابل با بحران‌های عصر خویش

چکیده

عصر امام رضا^(ع) به عنوان یکی از دوره‌های پرتنش سیاسی و فرهنگی از جهات مختلف قابل اهمیت است. تقسیم خلافت عباسی، درگیری میان امین و مأمون، خیزش بزرگ علویان و سرانجام دعوت امام به خراسان ناگزیر تدابیر سیاسی خاصی را از سوی امام در مقابل این بحران‌ها به همراه داشت. ضرورت‌های سیاسی دعوت امام به خراسان و نیز مقوله واگذاری ولیعهدی به ایشان یکی از وقایع بدیع خلافت عباسی و همچنین نقطه عطفی در تاریخ تشیع به حساب می‌آید. مقوله پیچیده ولایتعهدی و حضور امام در خراسان سوالاتی را در خصوص تدابیر سیاسی و واکنش‌های امام در مقابله با این بحران‌ها پدید آورده است. دوران حضور امام در خراسان با توجه به سیره و عملکرد ایشان بالاخص رسالت فرهنگی را که در قالب مناظرات برقرار ساختند بیش از هر چیز تدابیر امام را در مقابل هوشمندترین خلیفه عباسی یعنی مأمون کارآمد می‌ساخت. سرانجام توصیه و تأکید امام به مأمون برای عزیمت به بغداد متأثر از درک سیاسی امام از اوضاع آشفته جهان اسلام بود که برای برقراری امنیت و انسجام جامعه اسلامی می‌بایست صورت می‌پذیرفت. از این جهت عصر امام رضا^(ع) به لحاظ سیاسی و نوع تدابیر امام به لحاظ ویژگی‌های برجسته آن از جلوه‌های درخشان دوران ائمه است.

کلیدواژه‌ها: امام رضا^(ع)، مأمون، فضل بن سهل، خراسان، بغداد.

تدابیر سیاسی امام در ایام حضور در مدینه

ولادت امام در روز جمعه ۱۱ ذی‌قعدة ۱۴۸هـ. ق در مدینه بوده است اگرچه ولادت امام را تا سال ۱۵۳هـ. ق نیز ذکر کرده‌اند، اما نظر صحیح‌تر همان ۱۴۸هـ. ق به حساب می‌آید.^۱ نام امام، علی و کنیه وی ابوالحسن بود. کنیه ابوالحسن در میان عموم مردم مشهورتر بوده است.^۲ از القاب دیگر امام، صابر، زکی، وکی، وافی و مهمترین و مشهورترین آن رضا بوده است.^۳ در باب شهرت یافتن امام به رضا روایت‌های متفاوت است. برخی از منابع به دنبال پذیرش ولایتعهدی امام رضا اذعان داشته‌اند که این نام را مأمون بر امام نهاد و او را الرضی من آل محمد نامید.^۴ البته در رابطه با لقب رضا و انتساب آن به امام بنا بر نظر محققان شیعه این عنوان و القاب ائمه از سوی پیامبر (ص) معین شده است. در باب لقب رضا نیز از امام جواد (ع) نقل شده که این عنوان را از باب پذیرش ولایتعهدی به امام نداده‌اند بلکه چون تنها در میان ائمه دیگر در قالب شرایط خاص سیاسی، مخالفان و موافقان بنا بر دلایل مختلف از ایشان راضی بودند به این نام ملقب گردیدند. لقب رضا تنها خاص ایشان قرار گرفت «رضی به المخالفون من اعلائه کما رضی به الموافقون من اولیاء...»^۵ سخن دیگری نیز نقل شده که لقب رضا را موسی بن جعفر خود بر روی امام گذاشته بود.^۶ در تأیید این سخن آنکه فضل بن سهل در نامه خود برای دعوت امام از مدینه به مرو وی را به نام علی بن موسی الرضا دعوت نمود.^۷ این امر بیانگر این است که رضا نامیدن ایشان از سوی مأمون چندان صحتی ندارد. نام مادر امام، نجمه^۸، خیزران^۹ و معروفتر آن تکتم بوده است.^{۱۰}

دوران کودکی و جوانی امام تحت تعلیم و تربیت خاصه امام موسی کاظم (ع) سپری شد. امام موسی کاظم (ع) که داناترین فرد در مسایل دینی و علمی زمان خود بود^{۱۱} در انتقال دانش و صفات عالی اخلاق به فرزند خود اهتمام لازم را به کار می‌بست چنانکه امام موسی به علی بن یقطین فرمود: این فقیه‌ترین و عالم‌ترین فرزند من است و به دست خود اشاره به حضرت رضا کرد و فرمود که کنیز خود را به او عطا کردم.^{۱۲}

امام موسی کاظم^(ع) در ایام امامت خود بارها بر جانشینی علی بن موسی تأیید داشت و این امر بیشتر از آن جهت بود تا اختلافی در نگرش شیعیان نسبت به امامت ایشان به وجود نیاید.

علیرغم تأکید بر امامت علی بن موسی^(ع)، شیعیان پس از شهادت موسی بن جعفر^(ع) به چند گروه تقسیم شدند که مهمترین آنها قطعیه و واقفیه بودند.

قطعیه همان گروه اکثریت شیعه بودند که امامت علی بن موسی را پذیرفتند و تردیدی در آن نداشتند. اما واقفیه اقلیتی از شیعیان بودند که به دلایل انحراف فکری، به عقیده وقف قایل شدند و اعتقاد به مهدویت امام موسی کاظم^(ع) داشتند و گفتند که ایشان نمرده و یا اگر مرده مجدد ظهور خواهد کرد.^{۱۳}

یکی از دلایل اصلی عدم پذیرش امامت علی بن موسی را نه اعتقاد شدید به موسی بن جعفر که بیشتر سوءاستفاده‌های مالی این افراد دانسته‌اند چنان که ابن بابویه نقل می‌کند عثمان بن عیسی روایی از جمله کارگزاران موسی بن جعفر در مصر بود. اموال فراوانی به نمایندگی از امام موسی در نزد وی امانت بود. پس از شهادت امام موسی کاظم^(ع)، حضرت رضا^(ع) به عثمان بن عیسی نوشتند که اموال را برگرداند، ولی وی مدعی شد که امام کاظم از دنیا نرفته است و علی‌رغم تأکید امام رضا وی هم چنان از بازگرداندن اموال خودداری می‌کرد.^{۱۴}

اقدام امام در حل بحران واقفیه و اثبات امامت خویش برای شیعیان و پیروان خود در ایام حضور در مدینه بسیار مهم بوده است. امام رضا^(ع) در روایتی به فعالیت‌های خود در مدینه اشاره دارند که «در حرم پیامبر می‌نشستم و عالمان مدینه هرگاه در مسأله‌ای با مشکل مواجه می‌شدند و از حل آن عاجز می‌گردیدند به من روی می‌آوردند و پاسخ می‌گرفتند»^{۱۵} این روایت نشان می‌دهد که امام شیوه مناظره و بحث با مخالفان و هدایت بسیاری از افراد دیگر را پیش از ورود به مرو داشته‌اند. امام تلاش نمودند تا بر اساس بحث‌های منطقی و تحلیلی،

پاسخ بسیاری از شبهات دینی و فکری جامعه اسلامی را بیان نمایند. حضور امام در مدینه می‌توانست محل رجوع بسیاری از حاجیانی باشد که هر ساله برای زیارت قبر پیامبر (ص) وارد این شهر می‌شدند. مسلماً حلقه‌های بحث و درس امام رضا(ع) در این ایام می‌توانست تأثیر نافذی در جهت علمی و دینی و هم چنین حقانیت انتساب و گفته‌های آنان داشته باشد.

امام رضا(ع) دوران کودکی خود را در عصر منصور عباسی گذراندند. تحولات سیاسی عصر خلفای عباسی و برخورد آنها با امام موسی کاظم(ع) بدون ارتباط و فشار بر امام رضا(ع) نیز نبوده است. دوران طولانی اسارت و زندانی شدن امام موسی کاظم با فشار و سختگیری‌های بسیار بر امام رضا نیز توأم بوده است. سی و پنج سال از دوران حیات امام، در ایام امامت پدرش گذشت. در این مدت امام همراه پدرش در جلسات بحث شرکت می‌کرد و با بسیاری از شاگردان پدرش ارتباط داشت.^{۱۶} پس از شهادت امام موسی کاظم دوران امامت علی بن موسی الرضا حدود ۲۰ سال به طول انجامید که می‌توان آن را به سه دوره تقسیم نمود:

۱- ده سال اول امامت آن حضرت در دوره زمامداری هارون‌الرشید قرار داشت. ۲- پنج سال بعد که در دوره خلافت محمد معروف به امین بود. ۳- پنج سال آخر امامت آن حضرت مصادف با خلافت مأمون و تحولات عمده سیاسی و حضور در مرو توأم بود.

علی‌رغم آن که بیشترین ایام امامت علی بن موسی(ع) در عهد هارون‌الرشید سپری شد اما حوادث و تحولات سیاسی و مهمتر درگیری‌های نهاد خلافت مانع

جدی برای نظارت و کنترل بر امام رضا(ع) شده بود.^{۱۷}

با این حال بعضی منابع دوران زندگی امام رضا را در عهد هارون بسیار سخت و مشقت‌بار ذکر می‌کنند و می‌گویند امام رضا^(ع) در دوران هارون و بعد از شهادت موسی بن جعفر شدیداً تحت نظر بودند.^{۱۸}

از اتفاقات مهم عصر هارون الرشید برخورد سپاهیان وی در غارت اموال خاندان علوی بوده است. هنگامی که محدبن جعفر علوی در مدینه قیام کرد هارون سپاهی به سرداری عیسی بن یزید جلودی برای سرکوبی این قیام روانه مدینه کرد. وی مأموریت داشت علاوه بر شهادت محمد بن جعفر خانه‌های علویان مدینه را غارت کند و دارایی و اموال علویان را برای سربازان خود مباح شمرد. او مأموریت داشت برای هر زن علوی بیش از یک جامه نگذارد. هنگامی که جلودی وارد خانه امام رضا^(ع) شد. امام همه زنان علوی را در خانه‌ای جمع کرد و خود مقابل درب ایستاد. جلودی اظهار کرد مأمورم داخل خانه شوم و جامه از تن زنان بیرون کنم. امام فرمود: من این کار را همان گونه که می‌خواهید انجام می‌دهم. امام داخل منزل شد و همه اموال و دارایی زنان را تحویل سپاهیان هارون داد.^{۱۹} این واقعه از حوادث ناگوار عصر هارون‌الرشید است چنان که عیسی بن یزید جلودی بعدها در مرو با ولیعهدی امام رضا نیز مخالفت نمود.^{۲۰}

اگر چه توضیحات منابع در خصوص برخورد هارون با امام رضا^(ع) بسیار در دسترس نیست اما واضح است که هارون الرشید هیچ گاه نسبت به خاندان علوی روی خوش نشان نداد. شاید درگیری‌های وی در خصوص جانشینی فرزندان او و بالاخص بحران و آشوب خراسان که او را مجبور به عزیمت به آن دیار کرد از عوامل مهم کاستن فشارهای زیاد بر علی بن موسی بوده است.

از برخوردهای امین با امام رضا گزارش خاصی را در دسترس نداریم. علت این امر بی‌شک به آغاز درگیری‌ها و اختلافات شدید میان امین و مأمون برمی‌گردد. بحران سیاسی در خلافت اسلامی گواه روشنی به دلیل بی‌تفاوتی امین نسبت به خاندان علوی در مدینه می‌باشد. در این دوران آشفته سیاسی که همانند با عصر امام صادق^(ع) بود امام رضا به دور از تنش‌های سیاسی به نشر مبانی و مسائل اعتقادی و تربیت شاگردان و گسترش بحث‌های کلامی و رواج اندیشه و فقه شیعی می‌پرداختند. این امر گویای روشن اثربخشی امام در جامعه آن روز مدینه است.

جو متزلزل حکومت و آشفته‌گی‌های سیاسی سبب شد تا امام با استفاده از آن بتواند به ایفای رسالت خود پرداخته و به نشر مبادی آن همت گمارد. امام (ع) در عرصه وظایف امامت به ارشاد مردم مشغول بود. خانه‌اش در مدینه و بعدها در طوس مرکز اجتماع عالمان، پناهگاه بی‌پناهان و محضر علم و دانش و فقه و مسایل دینی بود. بسیاری از مردم از نقاط دور و نزدیک به محضر او آمده و مسائل دینی و فقهی خود را از وی جویا می‌شدند. ایشان سفرهایی به بیرون مدینه نیز داشتند و ارشاداتی از امام در این سفرها صورت می‌گرفت که نمونه مشابه آن نیز به هنگام سفر امام به ایران ملاحظه می‌شود.

تدابیر سیاسی امام در واکنش نسبت به قیام‌های علوی عصر خویش

هارون در سال ۱۸۶هـ. خلافت خود را میان فرزندانش تقسیم کرد. این اقدام در مکه و در میان حاجیان صورت گرفت^{۲۱}.

وی امارت عراق و شام و سرزمین مغرب را به محمد امین داد و به او گفت: «تو در بغداد نشین» سپس مأمون را به جانشینی امین قرار داد و از همدان تا پایان سرزمین‌های مشرق را به مأمون واگذار کرد، به او نیز گفت: «تو دارالملک به مرو سپار». سرزمین جزیره و بعضی از مناطق آذربایجان و روم را به سفارش عبد الملک بن صالح به پسر دیگرش قاسم سپرد.^{۲۲}

برای آن که میان برادران خیانتی صورت نگیرد بعد از نگاشتن عهدنامه گواهان معتبر، شهادت خود را در آن ثبت کردند و نسخه‌هایی از آن را به ممالک اطراف فرستادند^{۲۳} هم‌چنین نسخه‌ای از آن پیمان را بر در کعبه آویختند که هنگام آویختن، آن نسخه بر زمین افتاد و مردم گفتند: «این کار به زودی از آن پیش که انجام یابد، می‌شکند.»^{۲۴} به روایت دینوری، هارون از زبان موسی بن جعفر^(ع) سخنی درباره اختلاف دو برادر شنیده بود^{۲۵} و این امر نشان می‌دهد که امام کاظم^(ع) پیش‌تر هارون را از وخامت اوضاع آگاه کرده بودند. با مرگ هارون در سال ۱۹۳ هجری جنگ و درگیری بزرگی میان امین و مأمون در گرفت چنان که تمام سرزمین‌های اسلامی دستخوش این آشوب گردید. با فراهم شدن فرصت‌های مناسب قیام‌هایی از سوی علویان به وقوع پیوست. بنا بر خط فکری علویان خلفای عباسی زمامداران غاصب بوده و به هر شکل ممکن باید با آنان مبارزه کرد. حضور مأمون در خراسان و خلاء قدرت در سرزمین‌های غربی بحران سیاسی خاصی پدید آورد.

اداره تمام سرزمین‌های عراق، فارس، اهواز، حجاز و یمن در اختیار حسن بن سهل برادر وزیر مأمون فضل قرار گرفته بود. طاهر بن حسین فاتح بغداد به سوریه اعزام شد و اداره این سرزمین‌ها برای حسن بن سهل دشوار بود.^{۲۶} کارهای او در بغداد نشان داد که وی توانایی‌های لازم را برای اداره غرب خلافت اسلامی ندارد، زیرا با ورود او، این منطقه را سراسر بحران و آشوب فرا گرفت، چنان‌که یکی از مهمترین وقایع سال ۱۹۹ هـ قیام محمد بن ابراهیم علوی معروف به ابن طباطبا بود.^{۲۷}

یکی از عوامل قیام وی را نزاع طولانی بین امین و مأمون دانسته‌اند که قلمرو عباسیان را دچار بحران ساخته بود. مرگ امین به عنوان خلیفه، نارضایتی را در پیش طرفداران عباسیان به وجود آورده بود بالاخص آنکه حمایت شدید خراسانی‌ها از مأمون و اقامت مأمون در مرو باعث خشم بزرگان بنی عباس شد. چنین وضعیتی سبب اختلاف و کدورت‌هایی بین مدعیان

قدرت در بغداد شد. این اختلافات فرصت مناسبی را برای علویان جهت احقاق حق دیرین خود مهیا کرد.

ابن طباطبا مردم را به طرفداری از آل محمد فراخواند و اعلام کرد خلیفه باید از نسل پیامبر و به حکم خدا عمل نماید.^{۲۸}

ابن طباطبا وقتی که ظلم و ستم نسبت به علویان و مسلمانان را می‌دید مردم را برای انقلاب و نجات آنها از دست حکام عباسی دعوت می‌کرد و از طریق ارتباط با مردان صاحب رأی و بانفوذ در میان قبایل عرب و افراد متنفذ مناطق از آنها می‌خواست که به او بپیوندند و در برابر شرایط نامساعد موجود برای قیام با وی شریک شوند. نقل کرده‌اند که امام محمد باقر(ع) و زید بن علی از وقوع چنین بیعتی با یکی از اهل بیت در جمادی الاول سال ۱۹۹ هجری قمری خبر داده بودند.^{۲۹}

قیام ابن طباطبا به لحاظ دامنه وسعت و طرفداران بسیار، مهمترین و خطرناک‌ترین قیامی بود که عباسیان در زمان مأمون با آن روبرو شدند.^{۳۰}

علی‌رغم گستردگی و حمایت بسیار مردم عراق از این قیام و مشکلاتی که برای خلافت عباسی در عراق فراهم آمد اما قیام به شکست منجر شد و آنطور که شایسته و بایسته بود از آن بهره‌برداری لازم نشد. بازتاب این قیام را می‌توان در دیگر قیام‌های علوی بررسی کرد. قیام‌هایی که نتیجه‌ی مثبت این قیام به شمار می‌رفت و تبعات این قیام در مناطق مختلف جلوه کرد. چرا که به سرعت با فرونشستن قیام ابن طباطبا سرزمین حجاز بازتاب گسترده‌ای به خود گرفت.

از اولین اقدامات قیام ابن طباطبا دعوت از امام رضا برای پیوستن به آنها بود چنانکه از محمد بن اثرم که در زمان ابوالسرایا از جانب محمد بن سلیمان علوی که از سرده‌ی نکهبانان مدینه بود نقل شده:

«افراد خاندان ابن طباطبا و دیگر مردم از قریش در شهر مدینه گرد او اجتماع کرده و با او بیعت کردند و از او خواستند کسی را به سراغ ابی الحسن الرضا پیغام فرستی که به جمع ما درآید، زیرا دعوت ما یکی است، سلیمان به من گفت: به سوی او برو و سلام برسان و به او بگو افراد خاندان تو گرد هم آمدند، و دوست دارند که شما هم با آنها باشی اگر مصلحت می‌دانی به آنجا آی. محمد بن اثرم گفته است: من نزد آن حضرت که در حمراءالاسد بود رفتم و پیام محمد را به امام رساندم. آن حضرت فرمود سلام مرا برسان و به او بگو پس از گذشت بیست روز نزد تو خواهم آمد، راوی می‌گوید آمدم و پاسخ آن حضرت را ابلاغ کردم چند روزی را درنگ کردیم چون روز هجدهم رسید و رقاء فرمانده جلودی وارد شد و با ما نبرد کرد و ما را شکست داد. من از مدینه خارج و به جانب صورین فرار کردم، در آن هنگام ناگهان هاتفی مرا آواز داد ای اثرم چون روی به جانب او کردم دیدم ابوالحسن^(ع) است و می‌فرماید بیست روز گذشت یا نه؟^(۳۱)»

این اقدام امام آگاهی وی را از نتیجه و پیامد قیام بدون برنامه‌ریزی را نشان می‌دهد. ذکر این روایت نشان می‌دهد که علی‌رغم وقوع قیام‌های متعدد، عدم شرکت امام نمی‌توانست به منزله مخالفت امام با قیام بر ضد حکومت و یا احتیاط امام تلقی گردد. ائمه بسیاری از قیام‌های علویان را که در آن هدف مبارزه با جور و حکومت غاصب بنی عباس بود مورد تأیید قرار می‌دادند. امام رضا^(ع) در این پیام اعلان مخالفت آشکار و یا عدم پیوستن به جمع آنان را بیان نکردند اما گفته امام از اینکه پس از بیست روز خواهم پیوست بررسی و ارزیابی دقیق‌تر از مقابله و جبهه‌گیری علویان برای مبارزه بوده است. متأسفانه در بررسی بسیاری از قیام‌های علویان از زمان زید بن علی در عصر امام صادق^(ع) به بعد حرکت‌های انقلابی علویان به نتیجه

مطلوبی ختم نمی‌شد. بدین جهت از اینکه قیام بدون تدارکات لازم و یا برنامه‌ریزی صحیح صورت می‌گرفت نمی‌توانست با پذیرش سریع امام که رهبری خاندان علوی و شیعیان را به همراه داشت مورد تأیید و حمایت قرار گیرد. از سوی دیگر دقت و مراقبت از امام از سوی حکومت بیشتر بود و این امر ممکن بود به برخوردهای تندتر با تمامی طرفداران علوی در مدینه بیانجامد.

در سال ۱۹۹ هجری قمری برادر امام رضا^(ع) که زید بن موسی بن جعفر نام داشت در بصره قیام کرد. وی از طرف محمد بن محمد بن زید دست‌نشاندهی ابوالسرایا به حکومت اهواز فرستاده شد و زمانی که به بصره رسید دست به قیام زد و علیه حکومت بنی عباس وارد مبارزه شد. او خانه‌های پیروان آنها را به آتش کشید و از این جهت به زیدالنار معروف شد.^{۳۲} طبری می‌نویسد: چون ابوالسرایا شکست خورد محمد بن محمد و طالبیان که همراهش بودند به خانه بنی‌عباس و خانه‌های وابستگان و هواداران‌شان در کوفه یورش بردند و با غارت و ویران کردن خانه‌ها، آنان را از کوفه بیرون کردند و حتی سپرده‌هایی را که عباسیان در نزد مردم داشتند بیرون کشیدند و به تصرف خویش درآوردند.^{۳۳} سرانجام با این ناامنی و شورش در حجاز سپاهیان مأمون شورش او را سرکوب کرده وی را اسیر و به نزد مأمون آوردند.^{۳۴} مأمون پس از برخورد با زید و ذکر اعمال ناپسند او در بصره و مدینه وی را نزد امام رضا فرستاد و فرمود من او را به خاطر شما بخشیدم.^{۳۵}

امام رضا^(ع) به شدت از اعمال و رفتارهای خشن زید در وقت قیام ناراحت و اندوهگین بودند هنگامی که مأمون در خراسان زید را به نزد امام فرستاد امام فرمودند:

«وای بر تو ای زید آیا تو را سخن مردمان نفهم اهل کوفه مغرور نموده است که روایت کنند فاطمه عفت خود را نگهداشت پس خداوند آتش را بر ذریه‌اش حرام ساخت. این فقط مخصوص حسن و حسین است. اگر تو فکر می‌کنی معصیت خداوند عزوجل را به جای آری و به بهشت روی

و پدرت موسی بن جعفر اطاعت خدا کند و به بهشت داخل شود در این صورت تو در نزد خداوند گرامی‌تر خواهی بود. به خدا سوگند هیچکس جز از راه اطاعت به آنچه نزد خدا است نخواهد رسید و تو پنداری با معصیت بدان می‌رسی. پس گمان تو بدگمانی است. زید گفت: من برادر شما هستم و پسر پدرت می‌باشم. حضرت فرمودند: تو برادر منی هنگامی که خداوند عزوجل را اطاعت کنی چون نوح گفت: پروردگارا پسر من از اهل من است و وعده تو حق است و حکم تو بهترین حکم‌هاست^{۳۶} خداوند در پاسخش فرمود: ای نوح وی از اهل تو نیست او عمل غیر صالح است پس خداوند او را چون معصیت‌کار و نافرمان بود از نوح ندانست.^{۳۷}

این برخورد و سخنان نشان می‌دهد که امام کاملاً از اعمال و رفتارهای زید ناراضی بودند بنابراین آنچه مسلم است آنکه برخی از قیام‌های علوی که در رفتار و برخورد خشونت و به دور از احکام اسلامی بوده هرگز مورد تأیید امامان شیعه نبوده است. شاید علت عدم شرکت در برخی قیام‌های علویان از جمله زید از سوی امامان همین مسأله بوده است. نکته مهم در واکنش ائمه نسبت به قیام‌ها آن است که هرگونه ظلم و یا ستمی بر مردم در جریان قیام نیز از سوی امام پذیرفته نیست. امام رضا^(ع) به هیچ شکلی نمی‌توانست بپذیرد که زید در جریان قیام خویش گناهکار و گاه بی‌گناه را در معرض تعرض خویش قرار داده است. روندی که امام به شدت از آن پرهیز داشت آشوب بود چنانکه خود در توصیه به مأمون وی را مکلف به برقراری نظم و رفع بحران‌های غرب خلافت اسلامی کردند.

قیام محمد بن جعفر معروف به محمد دیباج از دیگر قیام‌های علوی بود که پیش از ولیعهدی امام رضا^(ع) در مدینه اتفاق افتاد.^{۳۸} وی در میان خاندانش مردی فاضل و محترم و

محبوبیتی بسیار داشت و از بزرگان آل ابی طالب در زمان خود به شمار می‌رفت.^{۳۹} او مانند زیدیه عقیده داشت امام کسی است که با شمشیر خروج کند.^{۴۰}

محمد بن جعفر مدعی بود قائم مهدی است.^{۴۱} امام رضا^(ع) در مدینه منکر ادعای وی شدند و حتی به وی توصیه نمودند قیام خود بر ضد عباسیان را به تعویق بیندازد.^{۴۲} قیام وی در زمان مأمون با شکست مواجه شد و شاید برخی عملکردهای وی و نیز فرزندش چندان مورد تأیید امام رضا نبوده است.^{۴۳}

بنابراین عملکردها و واکنش‌ها و روش برخورد قیام تا جایی که از مسیر حق و عدالت و بر مبنای رضایت الهی بود می‌توانست مورد تأیید قرار گیرد.

تدابیر سیاسی امام در مقابل توطئه ولایتعهدی

وضعیت بحرانی خلافت اسلامی در طی سال‌های حضور مأمون در مرو به گونه‌ای بود که وی پس از اختلاف با امین و فتح بغداد کاملاً حمایت اعراب را از دست داده بود. خاندان عباسی در بغداد بالاخص پس از آگاهی از نفوذ فضل بن سهل ایرانی در امور خلافت نسبت به مأمون بدبین و مخالف شده بودند. وقوع قیام‌های علوی در بسیاری از شهرهای خلافت اسلامی مشکل مضاعف دیگری بود که مأمون را دچار سردرگمی و پریشانی ساخته بود چرا که احساس می‌کرد هیچ پایگاه و تکیه‌گاه محکمی در جهان اسلام ندارد. در راستای قرار گرفتن مأمون در چنین وضعیتی بود که مقوله دعوت از امام رضا به خراسان با اهداف خاصی دنبال گردید. مهمترین نتایج این اقدام در برخورد اولیه برای مأمون آن بود که از یک سو باعث فروکش کردن قیام‌های علویان در مناطق مختلف خواهد شد و دیگر آنکه پایگاه محکم و مقتدر علوی می‌تواند به عنوان حامی مأمون مورد توجه قرار گیرد.

در این ایام امام رضا^(ع) امامت و رهبری شیعه را بر عهده داشت و بزرگ‌ترین شخصیت آل ابی طالب به شمار می‌رفت.^{۴۴} مأمون برای انجام و اهداف مقاصد سیاسی خویش نامه‌ای به امام نوشت و از ایشان برای به دست‌گیری خلافت دعوت به عمل آورد. به طور کلی

هدف مأمون از دعوت امام رضا^(ع) به خراسان در چند مسأله مطرح گردیده که به بررسی هر یک از آنها می‌پردازیم:

گروهی در بررسی انگیزه‌های دعوت امام به خراسان برآنند که آنچه مأمون را بر آن داشت تا امام رضا^(ع) را به خراسان دعوت و او را ولیعهد خود بداند اعتقاد به تشیع او بود. او علی^(ع) را بر تمامی صحابه و مردم برتر می‌شمرد و از فضیلت‌های حضرت سخن می‌گفت.^{۴۵} آنچه از ظاهر رفتار مأمون بدست می‌آید آن است که وی با ظرافت خاصی کوشید تا وانمود کند که در این اقدام (فراخواندن حضرت رضا به خراسان و طرح مسأله ولایتعهدی) خلوص نیت دارد.

در این رابطه مأمون بیان کرده بود که: «من با خدا عهد کردم که اگر بر برادرم امین پیروز شدم، خلافت را بر برترین مردم از خاندان ابی طالب بسپارم.»^{۴۶} شرح این جریان و واقعه را به شکل مبسوط شیخ صدوق در کتاب خود آورده است.^{۴۷}

البته قسمت دیگری از قضاوت‌ها به نحوه برخورد و عملکرد مأمون با علویان برمی‌گردد. مأمون خود به لحاظ شخصیتی فردی متفاوت بود.^{۴۸} وی جدا از ذکاوت و شخصیت علمی که داشت و از این جهت در میان خلفا و مردم عصر خویش ممتاز بود^{۴۹} نخستین خلیفه عباسی به شمار می‌رفت که در مورد حقانیت علی^(ع) و احترام به ایشان آشکارا نظر خود را بیان می‌داشت. وی لعن علی^(ع) را از کلیه منابر برداشت و دستور داد تا از فضیلت‌های حضرت سخن بگویند. وی به روایت مسعودی اظهار تشیع کرد.^{۵۰}

در بررسی دقیق و مستند عصر خلافت مأمون بدون شک نمی‌توان منکر برخی اقدامات مثبت یا ویژگی‌های فردی وی در مقایسه با دیگر خلفای عباسی شد اما مسئله نگرش سیاسی و اهداف حکومتی وی از جریان ولیعهدی مقوله دیگری است که به نقد آن خواهیم پرداخت، برخی از محققین چنین دیدگاهی دارند که هدف از ولیعهدی امام رضا^(ع) اقدام مأمون برای آشتی دادن عباسیان و علویان بوده است تا عداوت‌های دیرینه آنان که در زمان هارون

گسترش یافته بود پایان یابد^{۵۱} اما بایستی اذعان داشت که هنوز در آغاز خلافت مأمون خود محبوبیتی در میان عباسیان پیدا نکرده بود که بتواند زمینه آشتی آنها با علویان را فراهم آورد چرا که وی با کشتن برادرش امین و نیز پناه آوردن به مردم خراسان و همچنین انتخاب مرو به عنوان مرکز خلافت تا حد زیادی رنجش خاطر عباسیان را فراهم آورده بود.

در تحلیل و بررسی دقیقتر این اقدام واقعیت این است که از زمان مرگ امین در محرم سال ۱۹۸ هجری تا زمانی که اندیشه دعوت امام رضا مطرح گردید دست کم دو سال سپری شده بود. مأمون در مدت این دو سال هرگز به مسئله نذر خود اشاره‌ای نکرده بود. او نه تنها صحبتی از حقانیت خلافت علوی به میان نیاورده که در این مدت نیز زمینه مناسب و یا اقدام خوشایندی را در مورد علویان که حکایت از خلوص نیت او باشد از خود انجام نداد. سکوت مأمون و عدم توجه به مسئله تعهد و نذر خود تا این زمان نشان می‌دهد که شرایط سیاسی پیش آمده جدید او را ملزم به انتخاب امام رضا به عنوان ولیعهد نموده است.^{۵۲} از سوی دیگر وضعیت سیاسی عصر خلافت مأمون بیشتر حکایت از آن دارد که دعوت امام به خراسان مغرضانه و نیز تظاهر مأمون در نذر و تعهد خویش برای واگذاری حکومت به علویان از روی اعتقاد قلبی وی نبوده است. با توجه به بررسی اهداف مأمون از دعوت امام رضا^(ع) به خراسان آنچه بیش از همه در این انتخاب مؤثر و قابل قبول می‌نماید، ضرورت سیاسی و شرایط خاص پیش آمده برای خلافت نوپای مأمون بود.

مأمون سعی داشت با دعوت امام رضا^(ع) به خراسان چهره‌ی امام را به گونه‌ای دیگر نشان دهد. از آنجایی که امام یک عنصر مردمی و قبله امیدها و مرجع اهل تشیع و مردمان پارسا بود در محاصره ماموران حکومت قرار می‌گرفت و رفته رفته رنگ مردمی بودن را از او می‌زدود و میان او و مردم و سپس میان او و عواطف و محبت‌های مردم فاصله می‌افکند.^{۵۳} علاوه بر این اقدام وی با فراخواندن امام رضا^(ع) به خراسان برای خود وجهه و حیثیتی معنوی کسب می‌کرد. چنانکه وی امام را بسیار گرامی می‌داشت و در برابرش بسیار کرنش می‌کرد.^{۵۴}

با این وجود مسأله دعوت از امام رضا^(ع) با اهداف و سیاست‌های متعددی همراه بود که در نتایج و اهداف اصلی آن رفع بسیاری از مشکلات و دشواری‌های سیاسی خلافت مأمون نهفته بود. هر چند حوادث بعدی نشان داد که مأمون نه تنها چندان بهره‌ای نبرد که موفقیت تشیع در راستای سیاست‌های امام کارآمدتر بود.

امام در این حرکت اجباری با اهل بیت خویش در مدینه وداع فرمود و این امر را به گونه‌ای انجام داد که بسیاری از علویان مدینه دریافتند در این سفر بازگشتی برای امام نیست. امام حتی در مسجدالنبی با فرزندش حضرت جواد^(ع) خداحافظی کرد و ودایع امامت را به او سپرد و او را در جمع یاران خویش امام پس از خود معرفی کرد.^{۵۵} وداع امام با اندوه اهل بیتش همراه بود چندان‌که امام به آنها فرمودند بر من گریه کنید تا صدای شما را بشنوم^{۵۶} چرا که به سفری می‌روم که دیگر به جانب شما نخواهم آمد.^{۵۷} امام در ۲۵ ذی‌قعدة سال ۲۰۱ هجری از مدینه به سوی مرو حرکت کردند.^{۵۸} امام در نیشابور به ذکر حدیثی از اجداد خود پرداخت که به حدیث سلسله‌الذهب معروف گشت. این حدیث متواتر و از سوی بسیاری از محدثان نقل شده است. امام به نقل این حدیث از زبان ائمه معصومین فرمودند:

«کلمه لا اله الا الله حصنی، فمن قالها دخل حصنی و من دخل حصنی امن

من عذابی...»

یعنی کلمه لا اله الا الله دژ من است هر کس آن را بگوید به این دژ در می‌آید و هر کس در این دژ درآید از عذاب من ایمنی می‌یابد. «لیکن بشرطها و شروطها و انا من شروطها» یعنی «و اما به شرطی - با اشاره به خویش - و من از شروط آن هستم»^{۵۹}

منظور امام از این حدیث قدسی چندین نکته بوده است. امام آغاز سخن و حدیث را با نقل نام پدران و اجداد خود که هر کدام از آنها از دیگری حدیث را نقل نمودند بیان می‌کنند تا به پیامبر اکرم^(ص) می‌رسد. ذکر این که آن حضرت از طریق جبرئیل امین از مقام باری تعالی این حدیث را شنیده ترتیب اتصال ولایت به نبوت را بسیار زیبا بیان می‌دارند. امام در واقع با

ذکر یکایک نام امامان مسائل مربوط به ولایت علی^(ع)، غضب خلافت توسط امویان و عباسیان را گوشزد می‌نماید و حتی بسیاری از شبهات مربوط به اتصال ولایت را برطرف می‌کند چرا که بعد از امام سجاد گروهی از علویان طرفدار زید شدند و امام را کسی می‌دانستند که قیام کند. در زمان شهادت امام جعفر صادق گروهی از شیعیان طرفداران اسماعیل شدند و به امامت موسی کاظم تن ندادند. هم چنین در زمان امام موسی کاظم گروهی به نام واقفیه ایده‌ای را مطرح کردند که امامت در امام موسی کاظم متوقف شده است. امام این حدیث مسلسل را از پدرش تا پیامبر^(ص) نقل فرمودند و جریان ولایت را بدون شبهه معلوم کردند. نکته مهم و حائز اهمیت دیگر اینکه امام در این حدیث به جای ذکر مسائل فرعی که ممکن بود مورد اختلاف مردم باشد به اصل و اساس اعتقاد اسلامی مردم تأکید می‌کنند.

با ورود امام به مرو، خاطر مأمون از سفر طولانی امام و واکنشهای مربوط به آن آسوده شد. وی در آغاز ورود امام ایشان را مورد احترام خاص خود قرار داد و در جمع خواص خود اعلام کرد: ای مردمان من در آل عباس و آل علی^(ع) تأمل کردم و هیچ یک را افضل و احق به امر خلافت از علی بن موسی^(ع) ندیدم.^{۶۰} پس رو کرد به حضرت امام رضا^(ع) و گفت: اراده کرده‌ام که خود را از خلافت خلع نمایم و آن را به تو تفویض کنم.^{۶۱}

مأمون در سخنان خود مدعی شد که امام برای حکومت به خاطر فضل و حقانیت سزاوارتر از او می‌باشند.^{۶۲} در مرو، مأمون در ابتدای امر بیشتر خلافت را به آن حضرت پیشنهاد کرد ولی امام نپذیرفت و در این زمینه، اصرار ظاهری بسیاری می‌کرد. تا حدود دو ماه مأمون در این پیشنهاد اصرار می‌کرد و آن حضرت از قبول این امر خودداری می‌نمود.^{۶۳} امام در مقابل اصرارهای مأمون فرمودند: به خدا قسم من پیش از تو مظلوم از دنیا می‌روم. بر من فرشتگان آسمان و زمین می‌گیرند و در زمین غربت دفن می‌شوم.^{۶۴}

با درک مأمون از امتناع امام اصرار ظاهری او بر این امر بیشتر می‌شد تا آنجا که بسیاری از بزرگان مرو به این تلاش مأمون آگاه شدند. وی فضل بن سهل را همه روزه نزد امام

می‌فرستاد و با امام در این باره صحبت می‌کردند، تا امام^(ع) را راضی کنند و چون امام^(ع) راضی نشد، مأمون پیشنهاد کرد که پس می‌بایست ولایتعهدی را بپذیرد.^{۶۵} مسعودی می‌نویسد: پس از پیشنهاد خلافت سرانجام بر او در پذیرش ولایتعهدی اصرار ورزید اما امام امتناع کرد و سپس وی را قسم داد و او به سوگندش پاسخ مثبت داد.^{۶۶}

ابوالفرج اصفهانی نیز در کتاب مقاتل الطالبیین چنین می‌نویسد. مأمون آن جناب را طلبید و موضوع را اظهار کرد و آن حضرت امتناع ورزید، مأمون سخنی تهدیدآمیز گفته و ادامه داد که خلیفه عمر هنگام مرگش دستور داد شورای شش نفری تشکیل دهند که یکی از آنها جد تو بود و دستور داد که هر کدام از آنها مخالفت ورزد، گردنش را بزیند از این رو علی بن ابی طالب در آن شورا شرکت کرد و تو ناچاری که ولیعهدی مرا بپذیری، علی بن موسی^(ع) که چنان دید، ولیعهدی را پذیرفت.^{۶۷}

تحلیلی بر علل و پیامد پذیرش ولایتعهدی از جانب امام و تأثیر آن بر رخدادهای سیاسی،

اجتماعی و مذهبی خراسان

با توجه به اقدام مأمون در پذیرش ولایتعهدی و اصرار بسیار وی، امام بنا بر دلایلی ولیعهدی را پذیرفتند انتخاب و قبول این امر از جانب امام به طور یقین با درایت و آگاهی لازم صورت گرفت. واقعیت آن است که امام از ابتدا هیچ رضایتی بر پذیرش این مقام نداشته‌اند و دلایل آشکار منابع حکایت از اصرار بسیار مأمون بر این امر دارد. بنابراین پذیرش این امر گویای این واقعیت است که در نظر و دیدگاه امام شرایط پیش آمده برای معرفی تشیع و نیز ارتقاء جایگاه علویان و اظهار حقانیت آنها می‌توانست مؤثر واقع شود. امام خود را در این امر ناچار و ملزم می‌دیده است الزامی که در نتایج و پیامدهای آن منافی نیز برای تشیع در برداشته است. به همین دلیل بررسی عوامل پذیرش این امر از سوی امام گویای برخی از ضرورت‌ها بر انجام این کار باشد.

شاید عدم پذیرش ولایتعهدی از سوی امام سبب می‌شد تا امام و شیعیان و دوستدارانش در خطر قرار گیرند و حتی مرگ او و دیگر علویان اثری در این راه نداشت.^{۶۸} مأمون نمی‌توانست تحمل کند دستاوردهای تمام دعوت از امام با عدم پذیرش ولیعهدی منتفی شود و اگر این گونه می‌شد عملکرد مأمون غیرقابل پیش‌بینی بود. امام خود درک بهتری بر این امر و رسالت‌های مهم‌تر خویش داشتند بالاخص آنکه اقدامات بعدی امام نشان می‌دهد تأثیرات پذیرش ولایتعهدی بسیار بیشتر و مهم‌تر از عدم قبول آن بوده است.

از این رو بر امام لازم بود که بر جای بماند و مسئولیت خویش را در هدایت جامعه اسلامی به نحو بهتر و مؤثرتری به انجام برساند. اگر امام تحت هیچ شرایطی به موافقت با خواسته‌های مأمون و ولیعهدی تن نمی‌داد و با رد قاطع آن مسلماً هم خود و پیروانش را به دست نابودی می‌سپرد این فداکاری و خدمت با توجه به وضعیتی که علویان در قلمرو خلافت اسلامی داشتند قاعدتاً مشکلاتی را از کار بسته پیروانشان می‌گشود. ۶۹ از طرفی دیگر اگر مأمون با آن وضع ساده و بدون موقعیت ولایتعهدی، امام علیه‌السلام را شهید می‌کرد، این امر چندان بهره‌ای برای اسلام و مسلمین از شهادتش عاید نمی‌شد.^{۷۰} چندان که امام خود در این باره فرمودند:

قد اعلم الله کراهتی لذلك، فلما خیرتُ بین قبول ذلک و بین القتل...
 «خدای داند که از این مقام کراهت دارم و ناخشنودم، ولی چون بین قبول آن و کشته شدن مرا مخیر کردند قبول ولیعهدی را (با شروطش) بر قتل انتخاب کردم. شگفتا! از آنان (کسانی که امام را نهی می‌کردند که چرا ولیعهدی را پذیرفتی!) آیا ندانستند که یوسف پیامبر و فرستاده خدا بود چون ضرورت امر او را به تولیت و سرپرستی گنجینه‌های شاه مصر واداشت... همچنین ضرورت و اقتضای اوضاع مرا به قبول این منصب با وجود نپسندیدن و مجبور بودن واداشت. آن هم بعد از آنکه مشرف به هلاکت بودم. با همه‌ی اینها در این امر داخل نشدم مگر همانند کسی که از

آن بیرون می‌رود (یعنی عدم دخالت در امور) پس به خدا شکایت کنم و

اوست (بهترین دادرس) که از وی یاری طلبند».^{۷۱}

نوع برخورد امام در عصر خویش به گونه‌ای بود که مردم از الزام امام در پذیرش ولایتعهدی آگاهی یافتند چنانکه امام در مناجات‌های خود بیان می‌کردند. مسئله مهم در پذیرش ولایتعهدی نوع عملکرد امام است چرا که امام از این امر به عنوان یک فرصت مهم که نصیب دیگر ائمه نشده بود به بهترین شکل خود استفاده کرد.

پذیرفتن ولایتعهدی از جانب امام علاوه بر اعتراف زبانی عباسیان به معنی اقرار عملی آنان به این حقیقت بود که علویان در امر خلافت صاحب حق و بلکه سزاوارتر می‌باشند.^{۷۲} این مسئله به شکلی حقانیت دیرینه علویان را اثبات می‌کرد و مردم درمی‌یافتند که عباسیان نیز همچون امویان به ستم مانع رسیدن ایشان به حق خود شده‌اند و دور شدن آنها از مسئله خلافت به معنای عدم حق مسلم آنها بر خلافت نیست. مجلسی هدف امام را از پذیرش ولایتعهدی در این خصوص می‌داند که: «برای آن که مردم از خلافت ما مأیوس نشوند و دشمن نیز اقرار کند که برای ما نیز در زمامداری بهره‌ای است».^{۷۳} این امر هدف دیگر امام را در پذیرش ولایتعهدی در باب حقانیت خاندان علوی در امر خلافت به حکومت نشان می‌دهد و از جمله اهداف خاص امام در پذیرش این امر به حساب می‌آید. به خصوص آنکه جزئیات این واقعه چون اصرار مأمون برای واگذاری خلافت به امام به گوش مردم می‌رسید.

اما بهره‌برداری اصلی از این ماجرا بسی مهم‌تر است، امام با قبول ولیعهدی شرایطی را برقرار کرد که در تاریخ زندگی ائمه از سال چهلیم هجری پس از شهادت امام علی (ع) تا آن روز و به لحاظ عملکرد و نقش سیاسی بی‌نظیر بوده است. امام در راستای این فرصت مغتنم، داعیه‌ی امامت شیعی را در تمام سرزمین‌های اسلامی مطرح کردند و بحث تشیع و حقانیت آنها را در حکومت با توجه به فرمان مأمون در ارسال منشور ولیعهدی در اقصی نقاط امپراطوری بزرگ اسلامی پخش و مطرح گردید. امام خود واقف بود که از پذیرش ولیعهدی

تمام خلافت اسلامی از مصر تا خراسان مطلع خواهند شد از این جهت امام آن را وسیله‌ای برای ابلاغ حقایق اسلامی بالاصح حقانیت خلافت علویان به امت اسلامی قرار داد. امام علاوه بر افشای مقاصد سیاسی عباسیان جایگاه حقوق دیرینه علویان را مشخص می‌کرد و نیز توطئه‌های مأمون را با توجه به شروط ولیعهدی که قرار داده بود بیشتر آشکار می‌ساخت. شاید مسئله مهم‌تر و فرصت مغتنم‌تر برای امام آن بود که در جریان شرایط پیش آمده تریبون عظیم خلافت در اختیار امام قرار گرفت. این امر فرصتی بود تا سخنانی را که ائمه در طول یکصد و پنجاه سال در خفا و با تقیه و فقط به یاران نزدیک بیان کرده بودند اکنون با صدای بلند و با استفاده از امکانات معمولی آن زمان که جز در اختیار خلفا و نظام دیوان‌سالاری آنها نبود اکنون در شرایط ولیعهدی و با آزادی عمل بیشتر آن را به گوش همه مسلمانان برسانند. مناظرات امام در میان علما و در حضور مأمون که در آن قویترین استدلال‌های امامت بیان گردیده خود از ویژگی دیگر ولیعهدی امام است. در آن سال در بسیاری از آفاق اسلامی هنگامی که خبر ولایتعهدی علی بن موسی الرضا پخش شد در منابر و مساجد فضائل اهل بیت و خاندان علوی بر زبان رانده شد. اهل بیت پیغمبر^(ص) که سال‌ها علناً بر منبر دشنام داده می‌شدند و کسی جرأت به زبان آوردن فضائل آنها را نداشت اکنون در همه جا به عظمت و نیکی یاد شدند. علویان از این حادثه روحیه و قوت قلب گرفتند و زمینه مناسب برای شناخت مردم و گرایش آنها به سوی علویان فراهم گشت. محدثین و متذکرین شیعه معارفی را که تا آن روز جز در خلوت نمی‌شد به زبان آورد در جلسات درسی بزرگ و مجامع عمومی به زبان راندند.^{۷۴} شاید این امر از بارزترین نمود اجتماعی و سیاسی بازتاب ولیعهدی بود چرا که حداقل فضای باز سیاسی و اجتماعی برای بیان فضایل و حقانیت‌های تشیع و دعاوی اعتقادی علویان فراهم شده بود. شاید مردمی که به خاطر ترس و یا تبلیغات سوء و یا عدم آگاهی چندان رغبتی به شنیدن دعاوی سیاسی و اعتقادی علویان داشتند اکنون از فرصت فراهم شده ولیعهدی و الزام و اجبار حکومتی و پذیرش جایگاه جدید علویان فضای فکری و اجتماعی

لازم برای پخش اندیشه‌های شیعی میسر گشت. مسلماً در چنین فضایی حقانیت و برتری استدلال‌های شیعه و جایگاه خاندان امامت در اتصال به نبوت بیشتر برای مردم محترم و ارزشمند می‌گشت. از این جهت این امر را می‌بایست یکی از بارزترین دلایل تقویت و گسترش تشیع و دلبستگی مردمان نواحی مختلف از سرزمین جهان اسلام به اندیشه‌های شیعی دانست.

از سوی دیگر اعتراف مأمون به حقانیت علویان و الزام در پذیرش ولیعهدی ایشان یک اعلام رسمی و قطعی از سوی عباسیان به شمار می‌رفت. اذعان این که علویان نیز در حکومت سهم شایسته‌ای دارند شاید درک مردم در اینکه حق واقعی با آنان است ذهنیت‌های مثبت بیشتری را ایجاد می‌کرد. در برخی از فرصت‌ها چون خلفا از ائمه دعوت می‌کردند که در مسائل حکومتی مشاوره‌ای داشته باشند، ائمه نیز از این فرصت با استفاده از نوعی آزادی و بر حذر بودن از فشار حاکمیت بهره برده و بدون آنکه امتیازی به حکومت دهند یا آن را تأیید نمایند به نشر مذهب و اندیشه‌های شیعی و اسلام می‌پرداختند.^{۷۵} امام رضا (ع) در این خصوص از فرصت پیش آمده بیش از دیگران بهره گرفت. نتایج این امر نیز برای جامعه اسلامی بیشتر از قبل بود.

امام برای خنثی کردن سیاست مأمون در بهره‌گیری از ولایتعهدی در پاسخ اینکه چرا ولایتعهدی را پذیرفتند فرمودند، به همان دلیلی که جدم داخل شور گردید و نیز فرمود که مأمون حق ما را که دیگران انکار کرده بودند به رسمیت شناخت، و خلافت را به من واگذاشت و اعتراف کرد که خلافت حق اهل بیت است.^{۷۶} همچنین لازم بود تا مردم نقش ائمه را فرمواش نکنند و امید و آرزوهایشان نسبت به حکومت آنها کاهش نیابد زیرا برخی مردم شایعاتی پیرامون آنها پراکنده ساخته‌اند که ایشان فقط تنی چند دانشمند و فقیهند که به عمل و اقدامی که در برگیرنده خیر امت باشد اهمیتی نمی‌دهند و در اندیشه‌ی بیرون آمدن در اجتماع به عنوان پیشروان صلاح و اصلاح نیستند.^{۷۷} وجود چنین نظرهایی سبب می‌شد تا امام به این امر اهتمام داشته باشند زیرا می‌بایست مردم خاندان پیامبر (ص) را در صحنه سیاست حاضر

بیابند^{۷۸} و نقش سیاسی آنها را از یاد نبرند و نیز گمان نکنند که آنان همان گونه که شایع شده بود فقط علما و فقهای هستند که در عرصه سیاست به کار ملت نمی‌آیند. شاید امام در پاسخی که به سؤال «ابن عرفه» داد نظر به همین مطلب داشت زیرا وی پرسید که ای فرزند رسول خدا، به چه انگیزه‌ای وارد ماجرای ولیعهدی شدی؟ امام پاسخ داد، به همان انگیزه‌ای که جدم علی(ع) را وادار به ورود در شورا نمود.^{۷۹}

نکته دیگری که قابل توجه است اینکه اگر امام ولایتعهدی مأمون را نمی‌پذیرفت، مردم دچار یک دوگانگی رفتاری می‌شدند زیرا از یک سو علویان پیاپی و در هر فرصتی برای دعاوی سیاسی خود قیام می‌کردند و مدعی خلافت و حقوق از دست رفته خود بودند. حال در چنین فرصتی که مأمون خود امام را با محق‌ترین و فاضل‌ترین مردم برای خلافت معرفی کرده بود در صورت امتناع امام ممکن بود این تصور پیش آید که قیام‌های علوی برای گرفتن حکومت نیست و آنها از هدایت و رهبری مردم ناتوان و گریزان هستند و از نگاه آنان سیاست و حکومت جایگاهی ندارد.^{۸۰} و این قیام‌ها جز برای آشوب نیست.

شاید تحلیل دیدگاه‌های سیاسی امام از جوانب دیگر اهداف امام از پذیرش ولایتعهدی را بهتر روشن سازد. امام خود اگر چه می‌فرماید: کسی که گنهکاری را دوست داشته باشد خود گنهکار است و آن کسی که انسان مطیع و فرمانبردار را دوست دارد خداوند را دوست دارد در حقیقت خود او نیز انسانی مطیع به شمار می‌آید. میان خداوند با هیچ کس خویشاوندی نیست و هیچ فردی به ولایت خداوند و دوستی او راه نمی‌یابد مگر در پرتو طاعت و بندگی.^{۸۱} با توجه به این روایت مشخص می‌گردد که در دیدگاه امام رضا(ع) رهبری و خلافت به طور کامل شایسته انسان‌های صالح و پرهیزگار است و به حکم عقل و شرع جایز نیست انسانی ظالم و ناحق بر کرسی خلافت تکیه زند. موضوع امامت از دیدگاه امام مراحل و شرایط ویژه و خاص دارد چنانکه می‌فرماید: «ابراهیم پس از اینکه خود به مقام امامت افتخار یافت از درگاه خداوند آرزو کرد که نسل او نیز از این افتخار همواره یکی پس از دیگری

بهره‌مند باشند. اما در پاسخ او خداوند فرمود: امامت عهد و پیمان الهی است و ظالمان و گناهکاران شایسته امامت و عهد الهی نیستند.^{۸۲}

این استدلال و دیدگاه‌های امام بسیار مهم و پاسخی به بسیاری از ادعاهای رایج در زمان خود بود چنانکه عباسیان بر اساس شعار الرضا من آل محمد (ص) ادعای وابستگی و خویشاوندی به پیامبر (ص) را نموده و بر این اساس برای خلافت خود جنبه مشروع و قانونی در نظر گرفته بودند. حتی گروهی از علویان نیز که در راستای شورش‌ها و قیام‌های خود افراط کرده و در قیام‌های آنها خون‌هایی به ناحق ریخته می‌شد، از سوی امام سرزنش شد.^{۸۳} امام در این سخن شرایط خلافت را بر اساس شایستگی و حقانیت مطرح کرد. و جواب تمامی مدعیان ناحق این منصب را بیان فرمودند. از سوی دیگر امام خود به استناد آیات قرآن در پذیرش مسئله ولایتعهدی و حقانیت امر خلافت خاندان خویش می‌فرماید:

با توجه به اشاره قرآن کریم بر آیه «ما فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ»^{۸۴} ما به هیچ وجه در کتاب کوتاهی نکرده و هیچ چیز را فرو نگذاشته‌ایم.» و نیز آیه «اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتي و رضيت لكم الاسلام دينا»^{۸۵} امروز دیتان را برایتان کامل ساختم و نعمتم را بر شما تمام کرده و اسلام را به عنوان دین برایتان پسندیدم می‌فرماید: «مسأله امامت و رهبری امامان معصوم از ماهیت دین است. رسول خدا چشم از جهان نبست مگر این که پایه و معیارهای مهم دین را برای مردم بیان فرمود. راه‌ها را برایشان روشن ساخت. آنان را در مسیر حق قرار داد و علی (ع) را به عنوان راهنما برایشان تعیین کرد و تمامی مسائلی را که مردم بدان نیاز دارند برای آنان بیان فرمود.»^{۸۶} با توجه به چنین دیدگاه‌هایی مشخص می‌گردد که امام در نظریات و دیدگاه سیاسی خود علی‌رغم ضرورت و حقانیت مسئله خلافت برای علویان با توجه به تمامی دلایل پذیرش مسئله ولایتعهدی را یک ضرورت به شرط بودن شرایط مطلوب و مناسب در جامعه دانسته و با توجه به اهدافی و پیامدهایی که مطرح شد قبول ظاهری این امر را حتی امام بدون نتیجه و پیامد تصور نمی‌کردند. دقت در بررسی وضعیت جامعه اسلامی و

نیز حداقل اوضاع شهر مرو پس از ولیعهدی امام رضا^(ع) به خوبی گواه بر بهره‌مندی امام از شرایط ولیعهدی به نفع جامعه اسلامی است.

امام با پذیرش ولایتعهدی و وجود مجالس مباحثه و مناظره آنچنان دیدگاه‌های سیاسی خود را در باب مسئله خلافت مطرح می‌کردند که این امر بیش از هر عامل دیگری در افشا ساختن عدم مشروعیت خلافت مأمون تأثیرگذار بود. آراء سیاسی شیعه و علویان در این فرصت مغتنم پخش شد اشاره‌ای بر برخی نظریات امام در باب مسئله خلافت و رهبری جامعه نگرش امام را در خصوص وضعیت خلافت و دور شدن آن از مسیر اصل خود به خوبی روشن می‌گرداند. امام در نگاه به فلسفه سیاسی و بیان ضرورت وجود امام و رهبری الهی و حکومت دینی در جامعه اسلامی می‌فرمایند: از جمله دلایل نیاز جامعه اسلامی به رهبری و حکومت شایستگان این است که اساساً، هیچ ملتی را نمی‌توانیم بی‌سرپرست بیایم.^{۸۷}

از نظر امام خلیفه باید امین و پاسدار ارزش‌های معنوی و دینی و امانتدار و مورد اطمینان باشد و در این باره می‌فرماید:

«امامت مقام انبیاء و وارث اوصیاست و امامت خلافت خدا و حکومت رسول خدا و مقام امیرالمؤمنین و میراث حسن^(ع) و حسین^(ع) است. امامت زمام دین و باعث نظم مسلمین و صلاح دنیا و عزت مسلمین است.»^{۸۸}

در راستای همین سیاست‌ها و ارائه چنین دیدگاه‌هایی از سوی امام روایت شده است که در هنگام حضور امام در خراسان دو نفر درباره نماز قصر، شکسته سؤال کردند. امام فرمود اگر به قصد دیدار من آمدید نماز را باید شکسته بخوانی و اگر به قصد دیدار سلطان، نماز باید کامل خوانده شود. این حکم فقهی دیدگاه سیاسی امام را نسبت به خلیفه نشان می‌دهد که اگر سفر برای دیدار خلیفه است این سفر باطل است.^{۸۹}

در راستای همین فرمایشات امام رضا^(ع) معتقد است امام عالم‌ترین، حکیم‌ترین، با تقواترین، شجاع‌ترین، سخی‌ترین و عابدترین فرد است. پس بایسته است که چنین کسی

رهبری امت اسلامی را عهده‌دار باشد چرا که اگر: «رهبر امینی برای سرپرستی و حفظ امانت مردم قرار (نگیرد) دین به تدریج از بین خواهد رفت، سنت پیامبر^(ص) و احکام الهی دستخوش تغییر می‌شوند. بدعت‌گزاران چیزهایی بر دین می‌افزایند، ملحدان چیزهایی از آن می‌کاهند و در نتیجه حقیقت را مسلمانان دگرگون می‌سازند.»^{۹۰}

سخنان و آراء سیاسی امام نشان می‌دهد که امام اساس مسئله خلافت و حقانیت آن‌ها را زیر سؤال می‌برد و بیشتر درصدد افشای نیات و سیاست‌های ضددینی آن‌ها می‌باشد. امام هر نوع همکاری خود با خلفا را انکار می‌کردند و آشکار دلیل پذیرش ولایتعهدی را در هر جا روشن بیان می‌کردند. این امر نتایج چند جانبه‌ای را برای امام به همراه داشت جدا از نکات و اثرات مثبت آن در جامعه و به خصوص برای علویان زمینه‌ای برای احقاق حق و طرح دیدگاه-ها و نظریاتی در باب رد خلافت عباسی و حقانیت رهبری افرادی صالح و پرهیزگار از خاندان پیامبر^(ص) را نشان می‌دهد. انتشار نگرش و فلسفه سیاسی امام در مباحثات و احادیث خود گواه روشنی بر وظایف و عملکرد یک حاکم مسلمان و حقانیت وی می‌باشد. امام با ذکر جایگاه امامت و حقوق رهبر جامعه اسلامی بدون آنکه نامی از شخص مأمون به میان آورند در قیاس خود و مأمون حق و تکلیف الهی را برای رهبری جامعه اسلامی به خوبی در میان مردم تبیین می‌کردند. از این جهت واضح بود که مردم حقوق ائمه را برای رهبری جامعه اسلامی مهم‌تر و الهی‌تر می‌دیدند. در مجموع می‌بایست اذعان داشت که امام^(ع) توانست در دوران ولیعهدی، حقیقت و ماهیت خلافت مأمون و عباسیان را برای مردم افشا کند و آنان را به واقعیت و هدف‌های نهفته در هر اقدامی که انجام می‌دادند آگاه سازد و هر شبهه و تردیدی که می‌رفت نشانه‌ی همکاری امام با دستگاه خلافت به حساب آید را عملاً از بین می‌برد.^{۹۱}

نتیجه‌گیری:

بررسی و مطالعه عصر امام رضا و دقت در ابعاد مختلف زندگی ایشان حکایت از درایت سیاسی ایشان در مواجهه با امور مختلف است. روش امام تداعی همان تعبیر امام علی^(ع) از سیاست است که فرمودند: اگر سیاست عدل است به خدا قسم کسی از من سیاستمدارتر نیست. دوران حضور امام در مدینه سیره و سیاست‌هایی را از سوی ایشان رقم زد که مانع گسترش اختلاف شیعیان گردید. پذیرش امام به عنوان رهبر و بزرگ علویان و نیز آگاه‌ترین فرد به مسایل دینی و علمی زمان خود بیش از هر چیز نشانگر تلاش‌های امام در ایام حضور در مدینه است.

امام در این ایام آشفتگی سیاسی و جنگ قدرت میان امین و مأمون به نشر مبانی اقتصادی و استدلال و روشنگری و تربیت شاگردان پرداختند تا با گسترش بحث‌های علمی مساله رهبری و امامت در میان جریان‌های گوناگون فکری به عنوان مسیر حق شناخته شود. اقدام علمی امام در مدینه سبب ارتباط گسترده‌ی شیعیان با ایشان گردید. مطرح شدن امام به عنوان بزرگترین شخصیت علوی و اطاعت شیعیان از ایشان، رهبری گروه علویان را برای امام محرز و نشانگر تدابیر خاص امام بود.

مسئله ولایتعهدی و شرایط خاصی که تنها امام رضا^(ع) با آن مواجه شدند و برای نخستین بار در طول پانصد سال حاکمیت خلافت عباسی در این زمان پیاده گشت سبب سیاست‌های خاصی از سوی امام شد. مقوله مهم آن بود که امام در جریان پیچیده‌ای با هوشمندترین خلیفه عباسی رودررو بودند.

پذیرفتن ولایتعهدی از جانب امام علاوه بر اعتراف زبانی عباسیان به معنی اقرار عملی آنان به این حقیقت بود که علویان در امر خلافت صاحب حق و بلکه سزاوارتر می‌باشند. این امر در تاریخ زندگی ائمه از سال چهارم هجری و پس از شهادت امام علی^(ع) تا آن روز و به لحاظ عملکرد و نقش سیاسی بی‌نظیر بوده است. امام در راستای این فرصت مغتنم، داعیه

امامت شیعی را در تمام سرزمین‌های اسلامی مطرح کردند. بحث تشیع و حقانیت آنها در حکومت با توجه به فرمان مأمون در ارسال منشور ولیعهدی در اقصی نقاط امپراطوری بزرگ اسلامی پخش و مطرح گردید. در جریان شرایط پیش آمده تریبون عظیم خلافت در اختیار امام قرار گرفت. این امر فرصتی بود تا سخنانی را که ائمه در طول یکصد و پنجاه سال در خفا و با تقیه و فقط به یاران نزدیک بیان کرده بودند اکنون با صدای بلند و با استفاده از امکانات معمولی آن زمان که جز در اختیار خلفا و نظام دیوان‌سالاری آنها نبود اکنون در شرایط ولیعهدی و با آزادی عمل بیشتر آن را به گوش همه مسلمانان برسانند.

دوران حضور امام در مرو با گرایش شدید مردم و شیفتگی آنان نسبت به سیاست‌های و سیره ایشان همراه بود. واقعه نماز عید فطر، نماز باران و مهمتر از همه مناظرات امام سبب شناخت بیشتر مردم در مرو شد.

حضور طولانی مأمون در خراسان و وجود بحران و آشفتگی‌های سیاسی بسیار در جهان اسلام همه نقطه‌های امید را متوجه نظر امام ساخت. امام با درک صحیح از وضعیت جهان اسلام و ناامنی در غرب خلافت اسلامی به مأمون توصیه فرمودند تا عازم بغداد گردد. توصیه امام به مأمون بیشتر برای حفظ وحدت و انسجام در جهان اسلام بود. امام به خوبی واقف بود که مشکل مهم مأمون برای عزیمت به بغداد وجود وی خواهد بود چون علت اصلی ناسازگاری مردم بغداد انتخاب امام به عنوان ولیعهد بوده است. درک صحیح امام از اوضاع به گونه‌ای بود که مشخص بود در جریان عزیمت به بغداد مسئله شهادت امام قطعی و محرز خواهد بود. اما امام مصالح امت اسلامی را در چنین شرایطی به شهادت خود ترجیح دادند و این امر نشان داد که امام در اندیشه سیاسی خویش رضایت خداوند و بعد رضایت مردم را بر همه چیز مقدم می‌شمارند. دقت در ظرافت‌های رفتاری ایشان در واکنش نسبت به حوادث مختلف درایت سیاسی امام را بهتر نشان می‌دهد. امید آنکه سیره سیاسی و رفتاری ائمه بیش از هر چیز راهنما و راهگشای عملکردهای جامعه امروز ما باشد.

یادداشت‌ها

- ۱- مفید: الارشاد، ج ۲، ص ۵۹۱؛ کلینی: اصول کافی، ج ۲، ص ۴۰۲.
- ۲- مجلسی: بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۰.
- ۳- حسینی عاملی، تاج الدین: التمه فی تواریخ الأئمه، ص ۱۱۹.
- ۴- طبری: تاریخ طبری، ج ۷، ص ۱۳۹.
- ۵- مجلسی: بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۴؛ ابن بابویه: عیون الاخبارالرضا، ج ۱، ص ۱۳.
- ۶- ابن بابویه: عیون الاخبارالرضا، ج ۱، ص ۱۴.
- ۷- عاملی، جعفر: زندگانی سیاسی امام رضا(ع)، ص ۱۹۵.
- ۸- اربلی: کشف الغمه، ج ۳، ص ۱۰۲.
- ۹- ابن جوزی: تذکره الخواص، ص ۳۶۱؛ طبرسی، احمد بن علی: ترجمه و شرح احتجاج، ج ۳، ص ۳۸۸.
- ۱۰- ابن بابویه: عیون الاخبارالرضا، ج ۱، ص ۱۴.
- ۱۱- شیخ مفید: الارشاد، ج ۲، ص ۵۷۵.
- ۱۲- ابن بابویه: عیون الاخبار، ج ۱، ص ۳۹.
- ۱۳- نوبختی: فرق الشیعه، ص ۱۱۹؛ شیخ مفید: الارشاد، ص ۵۹۲؛ ابن بابویه: عیون الاخبارالرضا، ج ۱، ص ۱۸؛ کلینی: اصول کافی، ج ۲، ص ۸۹.
- ۱۴- ابن بابویه، عیون الاخبارالرضا، ج ۱، ص ۲۲۷.
- ۱۵- اربلی: کشف الغمه، ج ۳، ص ۱۰۷؛ ابن بابویه: عیون الاخبارالرضا، ج ۲، ص ۱۸۰؛ طبرسی، ترجمه اعلام الوری، ص ۵۸۸.
- ۱۶- مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۵۷۵؛ ابن بابویه، عیون الاخبارالرضا، ج ۲، ص ۳۹.
- ۱۷- طبری، تاریخ طبری، ج ۱۲، ص ۵۲۴۷.
- ۱۸- مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۱۰۱.
- ۱۹- اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۵۲۳.
- ۲۰- مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۲۵۰؛ ابن بابویه، عیون الاخبارالرضا، ج ۲، ص ۳۳۰.
- ۲۱- همان، ص ۴۲۲.
- ۲۲- عبدالرحمن بن خلدون: تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۳۴۷؛ گردیزی: تاریخ گردیزی، ص ۱۶۴.

- ۲۳- نخجوانی، هندوشاه: تجارب السلف، ص ۱۵۳؛ گردیزی: تاریخ گردیزی، ص ۱۶۴.
- ۲۴- طبری: تاریخ طبری، ج ۱۲، ص ۵۲۸۶.
- ۲۵- دینوری: اخبار الطوال، ص ۴۳۰.
- ۲۶- ابن جوزی: المنتظم، ج ۱۰، ص ۷۳؛ ابن اثیر: تاریخ کامل، ج ۱۰، ص ۲۴۴.
- ۲۷- ابن طباطبا، ابراهیم بن ناصر: مهاجران آل ابوطالب، ص ۳۴۷.
- ۲۸- عطاردی، عزیزالله: اخبار و آثار حضرت امام رضا(ع)، ص ۷۳.
- ۲۹- تشید، علی‌اکبر: هدیه‌ی اسماعیل یا قیام سادات علوی برای به دست آوردن خلافت، بی‌تا، ص ۶۹-۷۰.
- ۳۰- طبری: تاریخ طبری، ج ۱۳، ص ۵۶۲۹.
- ۳۱- ابن بابویه: عیون الاخبار الرضا، ج ۲، ص ۵۰۲-۵۰۱.
- ۳۲- اصفهانی: مقاتل الطالبیین، ص ۵۳۴، خوافی: مجمل فصیحی، جلد ۱، ص ۲۶۸-۲۶۹؛ زرکلی: الاعلام، ج ۳، ص ۶۱؛ ابن کثیر: البدایه و النهایه، ج ۱۵، ص ۲۳۵.
- ۳۳- طبری: تاریخ طبری، ج ۷، ص ۱۲۰؛ ابن اثیر: الکامل، ج ۶، ص ۱۱۲.
- ۳۴- شریف قرشی، باقر: پژوهشی دقیق در زندگانی امام علی بن موسی الرضا(ع)، ص ۵۵۰.
- ۳۵- ابن بابویه: عیون اخبار الرضا، جلد دوم، ص ۵۶۷.
- ۳۶- سوره هود، آیه ۴۵.
- ۳۷- ابن بابویه: عیون الاخبار الرضا، ج ۲، ص ۵۷۱؛ سبط بن جوزی: شرح حال و فضائل خاندان نبوت، ص ۴۶۳.
- ۳۸- طبری: تاریخ طبری، ج ۷، ص ۱۲۵.
- ۳۹- ابن طقطقی: تاریخ فخری، ص ۳۰۵.
- ۴۰- شیخ مفید: الارشاد، ص ۲۶۸.
- ۴۱- اصفهانی: مقاتل الطالبیین، ص ۴۹۹.
- ۴۲- همان، ص ۵۰۰؛ مفید: الارشاد، ج ۲، ص ۶۱۰.
- ۴۳- اصغری سولا: نگرشی بر حکومت مأمون با تأکید بر مسایل شرق، ص ۱۹۵.
- ۴۴- ابن تغری بردی: النجوم الزاهره، ج ۲، ص ۷۴.
- ۴۵- سیوطی: تاریخ الخلفاء، ص ۳۰۸؛ یعقوبی: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۹۳؛ ابن اثیر: الکامل، ج ۷، ص ۲۶۴.

- ۴۶- اصفهانی: مقاتل الطالبیین، ص ۵۲۳؛ شیخ مفید: الارشاد، ج ۲، ص ۲۵۰.
- ۴۷- ابن بابویه: عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۳۴۳-۳۴۲.
- ۴۸- وی از نظر بردباری، دوران‌دیشی و دانش و زیرکی، شجاعت و جوانمردی بر تمام خلفای عباسی برتری داشت. سیوطی: تاریخ الخلفاء، ص ۳۰۶.
- ۴۹- چنان که وی را اعلم الخلفاء بالفقه و کلام معرفی کرده‌اند. ابن ندیم: الفهرست، ص ۸۶؛ حتی از امام علی(ع) روایت شده است که در پیشگویی خلفای عباسی فرمودند: هفتمین آنها داناترین آنهاست. ر. ک: ابن شهر آشوب: مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۷۶.
- ۵۰- مسعودی: مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۴۱.
- 51- P. m. holt. Al mamun the encyclopedia. of Islam p 334.
- ۵۲- اکبری، امیر: تاریخ حکومت طاهریان از آغاز تا انجام، ص ۱۱۹.
- ۵۳- همان، ص ۳۷.
- ۵۴- ابن تغری بردی: النجوم الزاهره، ج ۲، ص ۷۴.
- ۵۵- همان، ص ۳۲.
- ۵۶- ابن بابویه: عیون الاخبار، ج ۲، ص ۴۲۴؛ مجلسی: بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۱۰۵.
- ۵۷- ابن شهر آشوب: المناقب، ص ۱۹۶؛ مجلسی: بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۰۵.
- ۵۸- نمازی شاهرودی، علی: مستدرک سفینه البحار، ص ۵۵۶.
- ۵۹- ابن بابویه: عیون الاخبار الرضا، ج ۱۲، ص ۲۹۹.
- ۶۰- اصفهانی: مقاتل الطالبیین، ص ۵۲۳؛ مسعودی: مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۴۱.
- ۶۱- طبرسی: اعلام الوری باعلام الهدی، ص ۵۹۷؛ مفید: الارشاد، ج ۲، ص ۶۰۳؛ قمی، عباس: منتهی الامال، ص ۹۳۶.
- ۶۲- ابن کثیر: البدايه و النهايه، ج ۱۰، ص ۲۴۷؛ یافعی، عبدالله: مرآة الجنان و عبره اليقظان فی معرفه ما يعتبر من حوادث الزمان، ج ۱، ص ۱۱.
- ۶۳- موحدی ساوجی، علی: ولايتعهدی حضرت رضا، ص ۱۰۴.
- ۶۴- قندوزی حنفی: ینا بیع الموده، ج ۳، ص ۱۶۶.
- ۶۵- طبرسی: اعلام الوری، ص ۵۹۷؛ مغنیه، محمد: زندگانی امام هشتم و شرح زندگانی دوازده امام، ص ۱۰۵.
- ۶۶- مسعودی، علی بن حسین: اثبات الوصیه الامام علی بن ابیطالب، ص ۱۷۹.

- ۶۷- اصفهانی: مقاتل الطالبیین، ص ۵۲۴.
- ۶۸- عاملی، مرتضی: زندگی سیاسی امام رضا (ع)، ص ۲۸۸.
- ۶۹- پیشوایی، مهدی: سیره پیشوایان، ص ۴۹۰.
- ۷۰- قریشی، علی اکبر: خاندان وحی، ص ۵۸۵.
- ۷۱- ابن بابویه: عیون الاخبار الرضا، ج ۲، ص ۳۱۲.
- ۷۲- عاملی، مرتضی: زندگی سیاسی امام رضا (ع)، ص ۲۸۸ و ۲۸۹.
- ۷۳- مجلسی: بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۴۰.
- ۷۴- آیت الله خامنه‌ای، سید علی: مقالات کنگره جهانی امام رضا (ع)، ص ۴۲.
- ۷۵- مدرسی، محمد تقی: امامان شیعه و جنبشهای مکتبی، ص ۲۶۴.
- ۷۶- عطاردی، عزیز الله: مسند امام رضا (ع)، ص ۶۴.
- ۷۷- حسینی، مرتضی: زندگی سیاسی امام رضا (ع)، ص ۲۸۹.
- ۷۸- عبدالرزاق مقدم: نور الهدی، ص ۱۲۰.
- ۷۹- مجلسی: بحار الانوار، جلد ۴۹، ص ۱۴۰؛
- ۸۰- مدرسی: امامان شیعه و جنبشهای مکتبی، ص ۲۶۴.
- ۸۱- شیخ صدوق: عیون الاخبار الرضا، ج ۲، ص ۵۷۴؛ مجلسی: بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۴۱.
- ۸۲- شیخ کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹۹؛ شیخ صدوق: عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۱۷؛ مجلسی: بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۳۱.
- ۸۳- شامی، فضیلت: تاریخ زیدیه، ص ۱۸۸؛ ابن بابویه: عیون الاخبار الرضا، ج ۲، ص ۵۷۲.
- ۸۴- سوره انعام، آیه ۳۸.
- ۸۵- مائده، آیه ۳.
- ۸۶- کلینی: اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹۹؛ شیخ صدوق: عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۱۷؛ مسند الامام الرضا، ج ۱، ص ۹۶؛ مجلسی: بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۲۱.
- ۸۷- شیخ صدوق: عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۰۱؛ مجلسی: بحار الانوار، ج ۶، ص ۶۰.
- ۸۸- لامعی، شعبان علی: ۶۰۰ حدیث از چهارده معصوم، ص ۱۰۰.
- ۸۹- کریمی، حسین: نسیم ولایت، ص ۱۱۴.
- ۹۰- شیخ صدوق: عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۰۱.
- ۹۱- عاملی، مرتضی: زندگی سیاسی امام رضا (ع)، ص ۲۹۰.



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی